

درس سیصد و هجدهم: صوت ۳۳۴

کلام مرحوم خوئی و همدانی در باب استصحاب عدم

تذکیه و عدم میته (1)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱

۱. ... و ادیان فقط در محدوده انجام تکالیف و حیات می توانند در قلمرو حکومت اسلامی زیست بکنند و حیات داشته باشند و توسعه بر دین آنها و آزاد گذاردن آنها مخالف ﴿عَنْ يَدٍ وَهُمْ صُغُرُونَ﴾^۱ است که مربوط به جزیه است. ﴿حَتَّىٰ يُعْطُوا آلَ جَزْيَةٍ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صُغُرُونَ﴾ دلالت بر این می کند که مسیحیت در قلمرو حکومت اسلام فقط بتوانند زندگی کنند اما نه اینکه به آنها روی خوش نشان داده بشود و دست آنها برای هر چیزی باز باشد.

وقتی که شارع دیه یک مسیحی را کمتر از دیه یک مسلمان قرار داد، این مسئله به عنوان یک مسئله تملیکی در اینجا مطرح است. نه به عنوان یک مسئله ساختگی که آن دیه اش این قدر است. شارع می خواهد اقلیتها را با این ابزارهای تنبیهی به سوی حق و دین حق سوق بدهد که خلاصه اگر کسی زد مثلاً یک مسیحی را کشت مثلاً دیه اش این قدر است و محدوده کمی دارد و اینکه به آنها در حکومت اسلامی طوری اختیار عمل داده بشود که آنها احساس فراغ و احساس ابراز هرگونه اختیاری نداشته باشند قضیه این طور نیست و این خلاف است لذا پرداختن دیه از بیت المال مساوی با رد صریح این مسئله است.

قضیه فرقی نمی کند چه انسان بگوید که دیه برابر با دیه مسلمان است یا بگوید که یک دهم دیه مسلمان مربوط به اوست نه دهم از جای دیگر. خب هر دو که یکی شد چه تفاوتی دارد؟! مثل این است که من به شما بگویم که این ظرف غذا مختص به شماست اما اگر شما گرسنه شدید این ظرف دیگر را هم می توانید بخورید، این یعنی چه؟! یعنی این دوتا برای شماست نه اینکه فقط این برای شماست. یک وقتی می گوئیم که این برای شماست و آن نیست خب حالا چه گرسنه ماندید چه سیر شدید حق همین است یک وقتی می گوئیم که نه این برای شماست ولی اگر سیر نشدید این را هم می توانید استفاده بکنید؛ یعنی هر دوتا برای شماست. شخصی یک معامله ای انجام داده بود پولش را نداشت که بدهد لذا گفته بود که من پول را تا یک ماه دیگر می دهم اما اگر تا یک ماه دیگر پول جور نشد چهار ماه بعد می دهم! اینکه دیگر معامله یک ماهه نیست بلکه معامله روی چهار ماه رفته است! می گفت که نه، معامله روی یک ماه رفته ولی اگر نشد سه ماه دیگر هم اضافه می کنیم! این هم قضیه اش همین است اینها به خاطر خوش آمدن همین کشورها و افراد جدیداً در آورده اند که ... خب یعنی چه؟! بگوئید که اسلام همین است و غیر از این هم نیست خب نمی خواهید قبول کنید نکنید به جهنم!

اسلام دین حق است - باید توضیح داد - و در جایی که حق هست دیگر در آنجا شارع اجازه نمی دهد بر اینکه دیگری بیاید و به حقوق مساوی با افرادی که در یک ملیت حق زندگی می کنند آنها هم از همه مواهب برخوردار بشوند. حالا به آنها خوش نمی آید نیاید! این قضیه از اول همین طور بوده است؛ از اول مبنای حکومت اسلام و مبنای شارع بر خوش نیامدن کفار و مشرکین و اینها بود. مگر به رسول خدا نمی گفتند که به الهه ما و به بت ها و اصنام ما اعتنا نکن، ما کاری با تو نداریم هر چه می خواهی بگویی بگو ما آن خدایت را عبادت می کنیم! مگر نمی گفتند؟! گفت:

اگر شمس را در ید یمنی و قمر را در ید یسری من قرار بدهید یک طرفه العینی از آنچه که مبعوث به رسالت شدم دست بر نمی دارم.^۲

از اول همین بود؛ مبنای دین بر این نیست که انسان در مواجهه با مسائل عقب نشینی کند و زمینه را به حریف بسپرد، مبنای این نیست. خب آقایان بدشان می آید بدشان بیاید!

تلمیذ: مبنایشان هم مشکل دارد الآن چیزی را که مطرح می کنند می گویند که همه ادیان حق هستند!

استاد: این دیگر خیلی عالی شد!

تلمیذ: لذا طبق این مبنا می آیند این طور احکام هم وضع می کنند.

استاد: نه ادیان حق نیستند؛ ادیان حق بودند الآن ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ چه کسی گفته که ادیان حق هستند؟! نه خیر، ما به حضرت عیسی احترام می گذاریم، جناب آقای که می گویی حق است الآن اگر حضرت عیسی بیاید شما به حضرت عیسی ایمان می آوری؟! دین حضرت عیسی را قبول می کنی؟! الآن دین حضرت عیسی باطل است. خود حضرت عیسی هم الآن بیاید شریعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را می پذیرد. اینها به خاطر همین مسئله خوش آمد گویی دیگران است. همه اینها به خاطر این است که از اصول فاصله گرفتیم و حالا دست ما خالی شده دیگر مجبوریم مدام زمینه را واگذار کنیم و دائماً عقب نشینی کنیم. قضیه زن پیش می آید یک قدم عقب می آییم و می گوئیم که بله، بالأخره باید کاری کرد این مسئله مربوط به آن زمان است و الآن فرق کرده است و اوضاع عوض شده است و ...!

چند شب پیش بود با یک عده ای صحبت می کردیم - البته از راه دور - آنها این مسئله را مطرح کردند که الآن با زمان گذشته خیلی تفاوت کرده، فهم ها بالاتر رفته، عقل ها بالاتر رفته، من در آنجا مطرح کردم که کجا بالا رفته است؟! اتفاقاً خیلی هم پایین آمده است! کدام عقل بالا رفته است؟! ما الآن این وضعیتی را که داریم می بینیم مربوط به تکنولوژی جدیدی است که این تکنولوژی جدید براساس زحمات گذشتگان تازه به اینجا رسیده است. گفتم که از کجا می گوئید که عقل ها بالا رفته است؟! آیا نوابی که در این زمان هستند از نوابی که در زمان هزار سال پیش بوده اند بیشتر هستند؟! در یک کشور شما حساب کنید. آیا افرادی که الآن هستند از نقطه نظر قوت فکری در حل کردن مسائل ریاضی قوی تر از آنها هستند؟! نه خیر یک هم چنین چیزی نیست. الآن در عرب ادبیاتی که شعراء و ادیبانی که زمان هزار سال پیش بود قوی تر بودند یا اینکه آنهايي که الآن هستند؟! آیا قوه حافظه افرادی که در این زمان هستند بیشتر از زمان گذشته است؟! مطلب به عکس است. آن چیزهایی که از زمان گذشته تعریف می کند از افراد و قوه ذاکره و اینها خیلی بیشتر از الآن است! کدام جهت فکری و فکری و استعدادی بشر امروز بیشتر از آن موقع است؟! کدام؟!!

حالا ممکن است بگوئیم که بالأخره به واسطه گسترش علم و اینها یک عده خاصی بیشتر می توانند بهره ببرند. اما از نقطه نظر غلبه احساسات از نقطه نظر انتاج قضایا از نقطه نظر قیاسات از نقطه نظر ادراک و مشاعر آیا این مردم کوچه و خیابان از مردم زمان سابق [فهمشان] بیشتر است؟! نه همین هستند همان احساساتی که در زمان سابق بود الآن هست همان کیفیت تفکری که بود الآن هست منتها الآن وسائل و ابزار ارتباطی انسان بیشتر شد. آن موقع خر سوار می شدند حالا ماشین سوار می شوند پس چون ماشین سوار می شوند فکرشان بالاتر است؟! نه، اگر شیخ انصاری آن موقع سوار خر می شد، همین الآن شیخ انصاری سوار بنز می شد تفاوتی نکرد! شاید آن موقع فکرش بهتر هم کار می کرد! همان سوار خر شدن بهتر بود!

اینکه [ملاک] رشد انسان نیست. بله، شکی در رشد تکنولوژی رشد تکنیک رشد وسائل نیست و مشخص است. ولی آیا قوای انسان، استعداد، فکر، احساسات و حافظه او مثلاً زیرکی و تیزفهمی و هوش او هم بیشتر در این زمان رشد کرد؟! چه کسی هم چنین مطلبی را می گوید؟! لذا با توجه به این قضیه الآن هم همان مسائل هست. در همان زمان سابق بود الآن هم هست در زمان سابق علم و قدرت در تحت حکومت قوای بهیمیه و شیطان و نفس اماره بود الآن هم هست! سابق مگر دولت ها براساس زور روابطشان را با کشورها برقرار نمی کردند؟! هر کشوری که زور داشت این کار را می کرد! صبح پادشاه از خواب بیدار می شد - حمام رفته رفته - حکم اعلان جنگ با کشور همسایه را می داد! خب کاری با تو نکرده! نه، می خواهیم برویم فتح کنیم! چرا؟!!

چون نگاه به لشگر می‌کند می‌گوید: الآن جاسوسان خبر آوردند گفتند که لشگر تو قوی‌تر از لشگر همسایه است پس برویم بگیریم! مگر این طور نبود؟! زمان امیر ارسلان و حسین کرد شبستری و فلان و این حرف‌ها همین بود. زمان رستم و اسفندیار و فلان هر کدام زورشان بیشتر می‌شد می‌رفت او را می‌گرفت؛ توران می‌آمد به ایران، ایران می‌رفت به توران. اینها همیشه در حال کشمکش بودند. زور ایران قوی‌تر می‌شد رُم را می‌گرفت و شکست می‌داد روم قوی می‌شد ایران را می‌گرفت هر روز برنامه همین بود! مگر الآن این طور نیست؟!

روابط دولت‌ها در دنیا براساس زور و قلدری در طول تاریخ (ت)

مگر الآن روابط دولت‌ها در دنیا براساس زور و قلدری نیست؟! شما یک حکومت در دنیا پیدا کنید که بیاید براساس عقل با افراد و با کشورهای هم‌جوار خودش بخواد روابط بچیند! شما کدام کشور را در دنیا سراغ دارید؟! همه براساس زور است. منتها آن موقع وقتی زور دستش می‌آمد با گرز و شمشیر و دیلم حمله می‌کرد الآن با بمب اتم و هیدروژن حمله می‌کند! حالا معنای قوی‌تر شدن و رشد کردن این است؟! آن موقع در یک جنگ هزار نفر دو هزار نفر را می‌کشتند، حالا در یک جنگ دویست هزار نفر را می‌کشد معنای رشد این است؟! این معنای رشد است؟! نفس اماره، نفس اماره، نفس اماره است.

نفست از در هاست او کی مرده است * از غم بی آلتی افسرده است ۴**

نفس اماره در زمان سابق با آن ابزار و ادوات خودش را به مقام بروز و ظهور درمی‌آورد الآن هم با این ابزار و ادوات جدید دارد درمی‌آورد. الآن هم همین است.

آن وقت اینها به جای اینکه بیایند و به مسائل برسند و ... آمدند به قضایای همین نفس و هوا و همه اینها پرداختند و مطلب از دست درآمده و وقتی که مطلب از دست درآمده، برای تثبیت خود نه برای تثبیت دین - و «لَلبَّيْتُ رَبِّ» ۵ - برای تثبیت خود مجبورند که از دین مایه بگذارند. دائم شاخه‌اش را ببرند وقتی آن شاخه‌اش را ببرند چه می‌ماند؟! کجای شرع این است که وقتی مسیحی از دنیا می‌رود ... می‌گویند: دین اسلام دین ظلم و خلاف است، ظلم و خلاف باشد همین که هست! می‌گویند: دین اسلام دین تساوی نیست! قربان شما بروم که دین شما دین تساوی است! این حرف‌ها نداریم!

خودشان تمام روابط خودشان را با کشورهای دنیا براساس تبعیض طبقاتی قرار داده‌اند ولی هیچ کس صدایش در نمی‌آید اما حالا اگر [مسلمان] مسیحی و فلان و این حرف‌ها را بزند بکشد [سرو صدا می‌کند] البته ما داریم که اگر مثلاً به طور تعمّد مسلمانی متعرض دیگری بشود [مجازات دارد] این طور نیست که حکومت اسلام رها بکند و بگوید که حالا که او مسیحی است [پس رهایش کن] نه خیر، هزارتا پدرش را هم درمی‌آورد اما از این نقطه نظر که حالا فرض کنید بر حسب اتفاق قتل غیر عمدی انجام شد ...

یا اینکه فرض کنید اگر [کارهای خلافش] تکرار شد، اصلاً در حکومت اسلام به عنوان مفسد فی الأرض او را می‌گیرند و اعدام می‌کنند ولو مسلمان است. ما عناوین متفاوتی برای احقاق حقوق و دفع ظلم در حکومت اسلام داریم که به جای خودش محفوظ است اما نه اینکه دیگر دیه یک قتل غیر عمد انجام شده را بگوییم که [برابر است] چرا ما از آن اصول دست برداریم؟! به خاطر چه؟! به خاطر مسائلی که آقایان را خوش آید؟! خوش نیاید!

تلمیذ: تازگی‌ها تصویب کردند که جنین را از یک زنی به زن دیگر قبل از دمیدن روح منتقل کنند، اجازه دادند که جنین را در بیاورند از یک زنی به زن دیگر که حامله نمی‌شود منتقل کنند.

استاد: خب آن وقت چه اثری مترتب است؟! صبر کند وقتی به دنیا آمد بگیرد چرا منتقل کند؟!!

تلمیذ: برای اینکه این احساس کند این بچه خودش است. مثلاً در رحم این پرورش پیدا کرده و قاعدتاً

هم باید آثار محرمیت و این چیزها را بر آن بار کنند.
استاد: نه، محرم نیست.

تلمیذ: استدلالشان این است که قبل از دمیدن روح است.

استاد: البته اصل قضیه‌اش که حرام است بالأخره بچه متعلق به مادر است و بدون عذر نمی‌شود آن را از رحم خارج کرد، مگر در صورتی که خطری تهدید بکند و حیات بچه در خطر باشد، آن موقع بایست انسان این کار را انجام بدهد. حالا بعد از دمیدن روح هم قضیه همین است. چه فرقی می‌کند؟!

تلمیذ: اینها می‌خواهند بگویند که خود این مادری که بچه‌دار نمی‌شود این با پرورش خودش باعث رشد این شده تا به یک حدی رسیده که روح هم دمیده شده است.
استاد: عجب چیزهایی قاطی شده است!

تلمیذ: بچه‌های ناقص‌الخلقه را هم تصویب کردند که سقط کنند یعنی در مراحل تصویب است که اگر پزشک تشخیص داد - با کمسیون پزشکی - در همان اوائل سقط کنند!
استاد: اینکه حرام بین است. می‌گویند: این بچه ناقص‌الخلقه لابد خرج روی اجتماع می‌گذارد!
تلمیذ: در دسری که ندارند.

استاد: اتفاقاً چند روز پیش من در مسافرت لبنان بودم که یکی از رفقا نامه‌ای داده بود که آن جنینی که در رحم هست به یک ویروسی مبتلا شده و این ویروس موجب می‌شود که مغز رشد طبیعی‌اش را نکند و آزمایش هم داده بودند و همه جواب‌ها مثبت بود. اطرافیان گفتند که این حتماً باید سقط شود والا دو ماه دیگر یا حتماً بعد از ولادت فوت می‌کند و اگر نکند ناقص‌الخلقه می‌شود. من نوشتم که حرام است و اصلاً جایز نیست بچه سقط شود حتی ناقص‌الخلقه هم باشد نمی‌شود سقط کند. هرچه اطرافیان اصرار کردند این شخص قبول نکرد. همین‌طور می‌گذشت و بچه هم حالت حرکت و اینها را داشت و طبیعی بود ولی سه مرتبه آزمایش دادند همه آزمایشها مثبت بود! عجیب بود بعد از یک مدت یک آزمایش آب کیسه دادند دیدند که این ویروس منتقل نشده است! خیلی عجیب بود که این ویروس در خون بود [ولی منتقل نشد] اگر سقط می‌کردند این بچه از بین می‌رفت! خیلی عجیب است که چطور آزمایش این‌طور است! آزمایش چهارم را از خود آب کیسه که گرفتند نشان داد که این ویروس به آب منتقل نشده است و بچه هیچ‌طوری نیست! یعنی حالا یا معجزه‌ای انجام شده یا...

تلمیذ: در حالی که تغذیه بچه از راه خون است.

استاد: اگر این را سقط می‌کردند یک بچه سالم را سقط کرده بودند! سونوگرافی و این چیزها هم که کردند گفتند که طبیعی است و مغزش طبیعی است. واقعاً افراد چطور یک هم‌چنین جرئتی دارند؟! خیلی عجیب است!
تلمیذ: مسیحیت مخالف هستند.

استاد: بله.

حالا بحث را طرح می‌کنیم تا إن شاء الله وارد بحث بشویم.

(۱) سوره توبه (۹) آیه ۲۹. رساله بدیعه، ص ۱۰۷:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ آلِ حَقٍّ مِنَ الَّذِينَ

بحث در شبهات موضوعیه بود و عرض شد که استصحاب عدم تذکیه و نحوه نتایج این استصحاب و اثبات عدم تذکیه، بنا بر آنچه که مطرح نظر آقایان و اعلام بود محلّ اشکال و محلّ نظر است و در صورت شبهات موضوعیه چنانچه شک در تحقق شرایط و افعالی باشد که به ذابح برمی گردد در آنجا استصحاب عدم تذکیه جاری است. اما اگر برگشت مسئله به قابلیت محل و قابلیت موضوع باشد، در آنجا استصحاب عدم تذکیه جاری نیست، این بحث تمام شد.

مطلب دیگری که به دنبال این قضیه مرحوم آقای خوئی نقل و مطرح می کنند و من فکر می کنم براساس این قضیه فتوای فقهی خودشان را قرار داده اند که جلود و البسه جلودیه ای که از بلاد خارج به مملکت اسلام آورده می شوند و قرائنی دلالت بر تذکیه آن جلود ندارند ایشان حکم به عدم جواز صلا با این جلود و از طرف دیگر حکم به طهارت این جلود دارند که مسئله یک قدری غریب می آید. اما با توجه به نحوه بیان و استدلالی که براساس استدلال مرحوم آقا رضا همدانی در مورد استصحاب عدم تذکیه در اینجا شده و فرق بین غیر مذکّی و میتة [بیان شده]، این مسئله می تواند وجه استدلالی به خود بگیرد.

بیان مسئله به این شرح است که ما در اینجا در مورد شک در تذکیه که حیوانی که الآن مطروح است یا جلد حیوانی که مشکوک التذکیه است ولی از اقسام حیواناتی است که شارع حکم به نجاست بر میتة آنها نکرده است - چون حیواناتی که مانند حیوانات بحریه باشند میتة آنها نجس نیست یا حیواناتی که خون آنها خون جهنده نباشد یا حشار، میتة آنها نجس نیست بلکه حیوانی که خون جهنده داشته باشند طبعاً میتة آنها هم نجس خواهد بود - در اینجا استصحاب عدم تذکیه چه مسئله ای را ایجاب می کند؟ بنا بر یک نظر نجاست مترتب بر استصحاب عدم تذکیه خواهد شد. چنانچه در مبنای مرحوم شیخ انصاری هست که ایشان میتة را عبارت آخری

أَوْتُوا آلَ كَتَبَ حَتَّى يُعْطُوا آلَ جَزَايَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ ضَعُفُونَ».

ترجمه: «با کسانی که از اهل کتاب (یهود و نصاری) به خدا و قیامت ایمان ندارند و حرام های خدا و رسول را حرام نمی دانند، و به دین حقّ گردن نمی نهند قتال کنید تا با دست های خود به حال خواری و فروتنی جزیه بپردازند.»

(۲) مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۵۸:

«... فقال: يا عَنَاهُ لَوْ وُضِعَتِ الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرُ فِي شِمَالِي مَا تَرَكْتُ هَذَا الْقَوْلَ حَتَّى أَنْفِذَهُ أَوْ أَقْتَلَ...»

(۳) سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۰:

«به درستی که حقّاً دین در نزد خداوند فقط دین اسلام است.»

(۴) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۳۷ - حکایت مارگیر کی ازدهای فسرده را مرده پنداشت در ریسمانهاش پیچید و آورد به بغداد.

(۵) «أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَ لِهَذَا الْبَيْتِ رَبٌّ يَمْنَعُهُ؛ من صاحب شتر هستم و خانه صاحبی دارد که آن را نگه می دارد» قسمتی از کلام جناب عبدالمطلب در خطاب به ابرهه است؛ الکافی، ج ۱، أبواب التاریخ، باب مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ وَفَاتِهِ أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَ لِهَذَا الْبَيْتِ رَبٌّ، ص ۴۴۷، ح ۲۵.

از غیر مذکّی می‌داند در آنجا نجاست طبعاً بر عدم تذکّیه مترتب می‌شود. اما بنا بر فرمایش مرحوم آقا رضا همدانی که مسئله تفاوت می‌کند در اینجا حکم به نجاست بر استصحاب عدم تذکّیه جاری نیست.

در باب استصحاب عدم تذکّیه این معناست که این حیوان که الآن مطروح هست یا جلد این حیوان که انسان نمی‌داند این طبق ضوابط و طبق شرایط شرعی ذبح شده یا اینکه فاقد شرایط ذبح هست، در اینجا نه به عنوان همان قابلیت محل - چون در بحث قابلیت محل قضیه گذشت که در قابلیت محل در آنجا محل اشکال است که ما بتوانیم استصحاب عدم تذکّیه جاری کنیم یا نکنیم و آیا این قابلیت از صفات وجود است یا قابلیت از صفات ماهیت است؟ آیا تبدّل موضوع به واسطه زهاق روح شده است یا نشده است، این بحثها گذشت - بلکه به عنوان اصالت عدم تذکّیه براساس عدم تحقق شرایط ذبح است مثلاً ذابح اگر مسلمان نباشد بسم الله و تسمیه در مورد ذبح به کار نرفته باشد، استقبال وجود نداشته باشد، ذبح بالحدید نباشد یا به خاطر ضیق و به واسطه خناق یا به واسطه شوکهای برقی که الآن در خارج مرسوم است ممکن است حیوان را از بین ببرند و بکشند. در مورد حیوانات بزرگ که همین طور است مثلاً در مورد اسب، بقر، خنزیر و امثال ذلک در خیلی از کشورهای خارجی با همین شوکهای برقی حیوان را می‌کشند و دیگر ذبح و این کارها نمی‌کنند. اگر انسان شک داشته باشد که آیا این حیوان و این جلد از حیوانی است که شرایط تذکّیه را دارد یا ندارد، در اینجا اصالت عدم تذکّیه موجب نجاست نخواهد بود و نیست.

دلیل بر این مسئله که مرحوم آقا رضا بیان می‌کنند این است که شارع یک مذکّی در شرع وضع کرده که عبارت است از ذبح حیوان یعنی فری اوداج اربعه یا غیر فری اوداج اربعه که مربوط به ابل و یا مربوط به اسماک بحریه است یعنی زهاق روح به واسطه شرائط مجعوله انجام می‌شود. یا فرض کنید که در مورد جرّاد داریم که **«أَخْذُهُ حَيًّا»**، **«أَخَذَ الْجَرَادَ»** به معنای گرفتن نیست بلکه به معنای حصر است لذا اگر جرّاد خودش به واسطه آتش بسوزد و کباب بشود انسان می‌تواند استفاده بکند. فقط **«عَدِمُ رُؤْيِيَّه عَنْ مِيتَةٍ»** کفایت می‌کند برای اینکه در مورد جرّاد انسان قائل به تذکّیه بشود. یا در مورد ابل نحر است با شرایط یا در مورد غیر ابل همان فری اوداج اربعه با شرایط خاص است.

تعریف مذکّی و میتة شرعی

تقابل سلب و ایجاب بودن میتة و مذکّی

بناءً علی هذا یک مذکّی در شرع داریم که این مذکّی عبارت از زهاق روح با شرائط مجعولة شرعی است.

۱. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۲۴:

«عَنْهُ [امیر المؤمنین] عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: ... الْجَرَادُ ذَكِّيٌّ وَأَخْذُهُ حَيًّا ذَكَاةٌ.»

ترجمه: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: ... ملخ پاک است و اگر زنده صید شود حلال است.» (محقق)

یک میته در شرع داریم و آن عبارت از سلب است؛ **عدم زهاق روح بهذه الشرائط المجعولة**، بنابراین تقابل بین میته و مذکّی تقابل سلب و ایجاب است نه تقابل عدم و ملکه. این را خوب دقت کنید چون یک مورد نقض در اینجا هست که بعداً نسبت به این مسئله واقع می شود. براین اساس پس میته در وضعیت شارع و در عرف شرع به معنای **ما زُهِقَ رُوحُهُ بِغَيْرِ شَرَايِطِ الْمَجْعُولَةِ** است.

حالا در مورد حلیت و در مورد حرمت، شارع حرمت را بر عنوان میته مترتب کرده است و همین طور بر عنوان غیر مذکّی؛ **﴿حُرِّمَتْ عَلَى كُمُ آلِ مَيِّتَةٍ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ آلِ خِنْزِيرٍ وَمَا أَهْلُ لَغَى رَآلَهُ بِهِ وَآلٌ مِّنْ خَنَقَةٍ وَآلٌ مَّقْذُودَةٍ وَآلٌ مُّتَرَدِّئَةٍ وَالطَّيْحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾**^۱ که حرمت اکل مترتب بر عنوان میته و بر عنوان عدم است که آن عنوان عدم، عدم الذکّی است که از مستثنی استفاده می شود؛ **﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾**. پس نقیض این **﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾** **﴿إِلَّا مَا غَيْرُ مُذَكِّي، إِلَّا مَا لَمْ تُذَكِّوْا﴾** است که نقیض برای تذکیه هست این در اینجا منشأ و علت برای حرمت خواهد بود. پس حرمت در اینجا روشن می شود.

بنابراین با استصحاب عدم تذکیه آنچه که مترتب بر استصحاب عدم تذکیه است که آثار شرعی است آن اثر شرعی عبارت از حرمت است. مسئله حرمت به واسطه استصحاب عدم تذکیه در اینجا مشخص می شود. گرچه در اینجا مسئله میته عبارت از عنوان خاص است ولی در اینجا این عنوان و این اعتبار برای ما احراز نشد. اگر در یک مورد احراز میته بشود در آنجا مسئله حرمت مترتب خواهد شد ولی آن چه که برای ما در اینجا به واسطه استصحاب عدم تذکیه احراز هست عبارت از عنوان غیر مذکّی است و عنوان غیر مذکّی هم حکم شرعی بر آن مترتب است. **﴿حُرِّمَتْ عَلَى كُمُ﴾** یعنی **حُرِّمَتْ عَلَى غَيْرِ مُذَكِّي**. پس حرام در اینجا ثابت می شود. حکم به حرمت لحوم در اینجا برای لحومی است که از خارج وارد می شود و در اینجا ثابت است.

اما می ماند مسئله حرمت و جواز دخول در صلاة؛ طبق روایتی که از امام صادق علیه السلام راجع به فراء هست حضرت می فرمایند که **«لَا تُصَلِّ فِيهَا إِلَّا فِيمَا كَانَ مِنْهُ ذَكْيًا»**^۲ از حضرت سؤال می کند که آیا در هر فراء یا در هر جلدی می شود نماز اقامه کرد؟ حضرت در آنجا می فرمایند که **«لَا تُصَلِّ»** نماز خوانده نمی شود **«إِلَّا فِيمَا كَانَ مِنْهُ ذَكْيًا»**. این هم در اینجا عدم جواز صلاة با فراء در صورت غیر تذکیه ثابت می شود و با استصحاب عدم تذکیه ما در اینجا عدم جواز دخول در صلاة را می توانیم استفاده کنیم.

^۱ . سوره مائده (۵) آیه ۳. مهر تابان، ص ۴۱۵:

«بر شما حرام شد مردار و خون و گوشت خوک و آن ذبیحه ای را که بنام غیر خدا بکشند. و هم چنین حرام شد هر حیوانی که به سبب خفه کردن و یا چوب زدن و یا از بلندی انداختن و یا به واسطه شاخ زدن با یکدیگر بمیرد. و هم چنین بازمانده خوراک درندگان حرام شد مگر آنکه قبل از مردن، شما آن بازمانده را تذکیه کنید و ذبح نمایید.»

^۲ . الکافی، ج ۳، کتاب الصلاة، باب اللباس الذی تُکره الصلاةُ فیهِ و ما لا تُکره، ص ۳۹۷، ح ۳.

قضیه نجاست می ماند که در مسئله نجاست شارع حکم عدم نجاست را مترتب بر تذکيه نکرد. در کدام آیه قرآن داریم که نجاست مترتب بر عدم تذکيه است؟! آنچه که ما در اینجا داریم نجاست مترتب بر میتة است؛ در مورد میتة شارع حکم نجاست را مترتب بر میتة کرد. ما که در آیات قرآن نداریم که این الآن میتة هست یا نه. اینکه الآن شک در تذکيه و عدم تذکيه است عنوان غير مذکّی بر آن بار است نه عنوان میتة. اگر شما در اینجا بگویند که با استصحاب عدم تذکيه حکم به میتة می کنیم، این اصل مثبت می شود؛ یعنی وقتی که شما استصحاب عدم تذکيه کردید **هذا غير مذکّی**، آیا این عنوان غير مذکّی مساوی با عنوان میتة است؟ نه خیر این طور نیست. بله، فرد غير مذکّی، میتة است؛ به عبارت دیگر لازمه غير مذکّی میتة بودن است و **أَنْتَ لَنَا بِإِثْبَاتِهِ**، این اصل مثبت می شود. حکم به میتة کردن به واسطه استصحاب عدم تذکيه، چیزی نیست جز قبول به مثبتیت و پذیرفتن اصل مثبت و **هُوَ لَا يُقْبَل**.

بنابراین از اینجا می شود استفاده کرد که در مورد فراء و جلودی که شک در تذکيه هست استصحاب عدم تذکيه، موجب حرمت أكل و موجب عدم جواز دخول در صلاة خواهد شد و اما در مورد نجاست، حکم به طهارت باید کرد. این طبق همان فتوای آقای خوئی است که من شنیده ام - البته خودم ندیده ام ولی شنیده ام - ایشان فتوا به این مسئله می دهند. منشأ و ریشه برای این فتوا این طور است.

اضافه بر این شما می توانید با استصحاب عدم میتة هم عدم نجاست را ثابت بکنید. آیا این حیوان در زمانی که زنده بود میتة بود؟! نه میتة نبود بلکه روح داشت، الآن زهاق روح شد آیا در اینجا می توانیم استصحاب عدم میتة بودن را بکنیم یا نه؟! بله، می توانیم. یعنی همان عدم زهاق روح با آن شرایط مجعوله الآن در زمان حیات جاری بود؛ وقتی که گوسفندی در زمان حیات راه می رفت ما عدم میتة بودن را همراه با حیات این غنم استمرار می دادیم به عنوان مصاحبت؛ این غنم در زمان حیات به عدم المیتة بودن مصاحب و قرین بود الآن هم بعد از زهاق روح ما همان عدم زهاق روح را از غیر شرایط مخصوصه استصحاب می کنیم، گرچه در اینجا زهاق روح شد ولی نمی دانیم این زهاق روح از روی شرایط است یا از روی غیر شرایط است لذا آن عدم زهاق زمان حیات را استصحاب می کنیم.

تلمیذ: این با استصحاب عدم تذکيه در زمان حیات تعارض دارد.

استاد: در استصحاب عدم تذکيه حالا عرض می کنیم که در اینجا مخالفت التزامی لازم دارد. صرف نظر از استصحاب عدم تذکيه، در اینجا استصحاب عدم المیتة را داریم ثابت می کنیم. عدم المیتة در زمان حیات را ما الآن در اینجا استصحاب کردیم. الآن آیا می توانیم به این حیوان میتة بگوییم یا نه؟! نمی توانیم، چرا؟! چون میتة آن حیوانی است که زهاق روح او با شرایط خاص باشد، مذکّی چیست؟ به آن حیوان می گویند که زهاق روح او با شرایط خاص باشد یعنی هر کدام از این دو یک شرایطی دارند؛ زهاق روح با این شرایط مذکّی می شود

و زهاق روح او با غیر این شرایط غیر مذکّی و میته می شود. حالا ما شک داریم که آیا این حیوانی که الآن در اینجا هست با این شرایط زهاق روح شد یا نه؟ آن حالت عدم زهاق با این شرایط را که اگر با این شرایط باشد میته می شود در اینجا استصحاب می کنیم و اثبات غیر میته بودن می کنیم. حالا غیر مذکّی هست یا نه، آن به ما مربوط نیست. آن مقداری که ما در اینجا داریم استصحاب می کنیم این است که **هذا غیر میته**. خب چه اشکالی دارد؟! با استصحاب غیر مذکّی اثبات می کنیم که غیر مذکّی است ولی دیگر اثبات نمی کنیم میته است. در اینجا اثبات می کنیم که این غیر میته است.

پس غیر میته بودن با غیر مذکّی بودن منافات ندارد. این در اینجا به جای خودش هست و آن هم در آنجا به جای خودش هست. در آن با غیر مذکّی بودن حرمت و عدم جواز دخول در صلاة را مترتب می کنیم و با غیر میته بودن در اینجا طهارت را مترتب می کنیم و این دو باهم مانع الجمع نیستند.

بنابراین مبنای این قضیه در اینجا روشن شد. حالا سه مسئله در اینجا داریم:

مسئله اول این اصل مثبتی است که ادعا کردند به واسطه اصالت عدم تذکیه نمی شود اثبات میته کرد یعنی عنوان میته را نمی توان به واسطه اصالت عدم تذکیه احراز کرد، این یک مسئله است که باید نسبت به این مسئله فکر کنیم و ببینیم که آیا مسئله همین طور است یا مسئله از اصل مثبت خارج است؟

مسئله دوم این است که آیا استصحاب عدم میته مفید طهارت این حیوان مطروح و جلد **مُسْتَوْدَا مِنْ**

خارج در صورت شک در تذکیه در اینجا هست یا نه؟

مسئله سوم که خود مرحوم آقای خوئی به تقریر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - مطرح می کنند تعارض بین الاستصحابین است که این تعارض بین الاستصحابین موجب مخالفت التزامیه در مسئله خواهد شد. چرا؟ چون در آیه قرآن از یک طرف می فرماید: ﴿حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ أَلْأَمْثُةُ﴾ میته را جزو عناوین متعلّقه حکم قرار داد، از طرف دیگر می فرماید: ﴿إِلَّا مَا ذُكِّیْتُمْ﴾. لذا من گفتم که روی این نکته دقت کنید تا بعد ما به یک تناقضی می رسیم - البته در بحث جلسه بعد به یک تناقض می رسیم - برای این بود که طبق تقریری که کردند شارع میته را مقابل با مذکّی قرار داد یعنی به تقابل سلب و ایجاب مذکّی **ما زُهَقَ رُوحُهُ عَنْ شَرَائِطِ الْمَخْصُوصَةِ** و میته **ما زُهَقَ رُوحُهُ عَنْ غَیْرِ شَرَائِطِ الْمَخْصُوصَةِ** که در اینجا تقابل سلب و ایجاب می شود.

بنا بر این تفسیری که شما از میته کردید، در این صورت در آیه قرآن از یک طرف میته علت برای حکم است و از یک طرف تذکیه. به تقابل تذکیه و عدم تذکیه، عدم تذکیه علت برای ترتب حکم خواهد بود. بنابراین

^۱ . لغت نامه دهخدا: مستورد: واردشونده.

استصحاب عدم میته با استصحاب عدم تذکيه در خود آيه باهم تعارض پیدا می کند. یعنی در یک مورد واحد، استصحاب عدم میته حکم به طهارت می کند و استصحاب عدم تذکيه در آنجا حکم به غیر طهارت می کند. به این مخالفت التزامیه در اینجا چه جوابی باید بدهیم؟!

جوابی که آقای خوئی در اینجا می دهند و خودشان را از این راحت می کنند، می گویند که مخالفت التزامیه در اصول اشکال ندارد اما در فروع اشکال دارد که انسان یا باید ملتزم به این باشد یا ملتزم به آن، الآن بحث ما بحث اصولی است و منافات ندارد که دو استصحاب داشته باشیم و هر دو استصحاب با همدیگر تعارض داشته باشند و موجب مخالفت التزامیه باشد که ما از یک طرف، نه حکم بکنیم بر اینکه این حیوان میته است و نه حکم بکنیم بر اینکه حیوان مذکّی است. درحالی که ما خودمان در بالا گفتیم که شقّ ثالث ندارد. یعنی شارع حیوان را یا به میته یا به مذکّی تقسیم کرده است و شما در اینجا باید به واسطه تعارض دو استصحاب قائل بشوید که شقّ ثالث دارد و آن اینکه راجع به این، نه حکم به میته بکنیم چون اصالت عدم میته جاری است، نه حکم به مذکّی بکنیم چون اصالت عدم تذکيه جاری است. پس این یک حیوانی است که نه میته است و نه مذکّی، پس این چیست؟! این مخالفت التزامیه است. ایشان می گویند که اشکال ندارد حالا شما یک حیوان را نه میته و نه مذکّی فرض بکن، حالا کجای آسمان خراب می شود؟! خیلی خراب هم می شود! این طور هم نیست و قضیه به این راحتی نیست. إن شاء الله بقیه برای جلسه بعد باشد.

تلمیذ: آیا تقابل دو امر ایجابی است؟

استاد: نه، سلب و ایجاب است. البته اینها را من از همان تقریر مرحوم آقا نقل می کنم.

تلمیذ: پس تقابل عدم و ملکه است.

استاد: آن وقت هر دو امر وجودی هستند؛ عدم و ملکه دو امر وجودی می شوند یا ضدان می شوند ولی خب در اینجا ایشان اول تقریر را بر همین اساس قرار دادند. اتفاقاً در بحث نظارت بر مبنای شیخ، به تعارض و تناقض با گفته خود مرحوم آقای خوئی می رسم که طبق تفسیری که خود ایشان میته را کردند با آن کیفیت تقریر مرحوم شیخ انصاری منافات پیدا می کند. حالا عرض می کنیم، در صورتی که موجب مخالفت عملیه نشود، چه اشکالی دارد؟!

اللهم صل علی محمد و آل محمد